

# یک سینه سخن

## مسعود سپند



پول و اتومبیل را از کجا آورده! خواجه بقول خودش از فیلتر حزب توده هم عبور کرد اما زود خود را تکاند و گرد و غبار حزبی را از لباس اندیشه اش پاک کرد. بعد مقاطعه کار شد و پول فراوان بدست آورد آنقدر زیاد که صاحب شرکتی شد و با میلیون ها تومان ثروت نمیدانست چه کار بکند. سروصدای انقلاب حال او را بهم زد و سرمایه اش را به خارج از کشور انتقال داد با آنهمه پول به کار ساختمان سازی در کالیفرنیا مشغول شد، اما عشق به قمار پای او را به لاس و گاس باز کرد با هواپیمایی شخصی از لوس آنجلس به لاس و گاس می آمد و آن بالا یکی از بهترین پیانیست های ایرانی برایش آهنگهایی را که او دوست می داشت شیرین می نواخت و خواجه هم کیف می کرد. کم کم شوق به قمار خواجه را از کار اصلی اش بازداشت و حتی از پرداخت مالیات نیز ظفره رفت و تا اینکه یک روز هرچه را که داشت و نداشت دولت ضبط کرد و علی ماند و حوض اش. خواجه ماند و لباس تن اش حتی اتومبیل زیرپای او را نیز ضبط کردند. و او با نامهربانی نزدیکانش روبرو شد و خانه و کاشانه را ترک کرد و راهی لاس و گاس شد.

برای او خیلی سخت بود که شب توی خیابان بخوابد و بمعنای واقعی کلمه Homeless (بی خانمان) شده بود و تنها جاره اش مرگ بود. با ته مانده پولش سلاح کمری کوچکی خرید و راه افتاد توی خیابان های لاس و گاس تا جای خلوتی گیر بیورد و گلوله ای در مغز خود شلیک کند. از جلوی قمارخانه هائی که پول هایش را بلعبده بودند می گذشت و به حسرت و کینه به آنها نگاه میکرد. برای کسی که تا حالا خودکشی نکرده! کار دشواری بود پیدا کردن مکان مناسب! ❖❖❖❖

او وقتی که در اوج ثروت بود معروف بود به مستر کی (Mr. KAY) و در آن حالت یاس و نومیدی سرگردانی توی خیابانهای لاس و گلاس شنید که خانمی با لهجه انگلیسی مکزیکی به او میگوید What are you doing here Mr. Kay? (اینجا چکار می کنی مستر کی) وقتی خواجه خوب دقت میکند (OLI) پرستار مکزیکی یکی از فرزندان را می شناسد. او به (OLI) می گوید من Homeless (بی خانمان) هستم و (OLI) به او میگوید بیا به خانه من و خواجه می پذیرد و به همین آپارتمان کهنه و قدیمی میرود و در همین آشیخانه به کار تحقیق و تفحص درباره ادب پارسی می پردازد.

توی کتابخانه (منظور کتابخانه + آشیخانه، ما با هم نام «کتابخانه» را برای اتاق کار او انتخاب کرده

از آن بالا در کف آشیخانه ولو میشد. سیگار پشت سیگار می گیراند و اگر اعتراض میکردی خواجه خفه مان کردی کمتر بکش و او که میخواست مؤدبانه جواب دهد، می گفت آقا جان به تو چه تن خودم است من میبیرم تو که نمی میری و من فریاد میزدم اگر تو بگیری که چیزی نمی فهمی این منم که باید غصه ترا بخورم و می گفت خُب نخور و من غصه او را میخورم دلم برایش تنگ شده سیگار کشیدنش را هم قبول دارم اما او دیگر نیست.

حدود ۱۵ سال پیش بود که دکتر ناصر انقطاع بنده را برای یک گفتگوی رادیویی در لوس آنجلس دعوت کرد. آنروزها همه داغ بودند و داغدار میهن و بنده هم با اشعار میهنی دل بعضی ها را بدر می آورد. گویا آنطرف موج رادیو در لاس و گاس آقای آرا کل خواجه توریناس بگوش نشسته بوده و با شعرهای من حال میکرد و دلش خنک میشده و تلفن مرا از استاد انقطاع می پرسد و او نیز میگوید شماره ات را بده تا به سپند بدهم و بعد که با خواجه گپ زد انگار صد سال بوده که او را میشناسم آنقدر صمیمی حرف زدیم که مایه شگفتی من شد. مگر میشود دو تن که هیچوقت همدیگر را ندیده و نمی شناسند از پشت تلفن همدیگر را به این خوبی بشناسند.



پس یکی دو ماه بعد به سراغش رفتم و زود پیدایش کردم- حتی او برایم توضیح نداد که کجا زندگی میکند. چه فرقی برای او و من داشت اگر در قصری زندگی میکرد یا در خرابه ای، و من که قرار بود پیش او بروم و همان نان و پنیر و جای شیرین را بخورم که در کلبه کوچک او میتوان خورد. کتابخانه او را که ترکیبی از کتاب و آشیخانه است بهترین گوشه دنیا یافته هم جای و هم کتاب. در آپارتمان خواجه با الی (OLI) آشنا شدم زنی که با خواجه زندگی میکرد. (OLI) اهل مکزیک است و به خواجه پناه داده. در یکی از همین دیدارها بود که خواجه قسمتی از سرگذشت خود را برایم گفت.

او میگفت من در سبزوار بدنیا آمده ام پدرم تنها می فروش شهر بود و دواخورهای سبزوار او را خوب می شناختند و وقتی قرار شد برای پدر شناسنامه بدهند در شهر مذهبی سبزوار فامیل خاجاتوریان که اسلامی نبود مأمور ثبت احوال برایش نوشت خواجه توریناس مگر پدر جرأت داشت بگوید ننویس. خواجه دبیرستان را در شهر سبزوار با درجه ممتاز تمام کرد و راهی تهران شد و مهندسی راه و ساختمان را هم یاد گرفت و در شرکت نفت کاری پیدا کرد و به پیش پدر به سبزوار رفت اما پدر باور نمیکرد که پسرش مهندس و پولدار شده و تعجب می کرد که او

**خواجه هم رفت**  
دو ماه پیش بود که توی کوچه پس کوچه های شهر دوشنبه بالاخره یک مغازه اینترنتی پیدا کردم و با معطلی بسیار توانستم ای میل خودم را پیدا کنم و به سرعت بالا پائین بروم و ببینم آنطرف دنیا که حالا این طرف دنیا شده چه خبر است. ای میل دوستی را خواندم که نوشته بود (خواجه هم رفت) اگر چه منتظر این خبر بودم اما شنیدن خبر شوم همیشه دشوار است و اگر چه دلم هری فرو نریخت اما غم سنگینی را بردوش دل سودا زده ام احساس کردم. من هنوز نیاموخته ام که هرچه تعداد دوست و آشنای آدمی کمتر باشد وقتی آنها بروند کمتر غصه میخورم و اگر خودش برود کمتر آن ها غصه میخورم و از این شعر نیاموخته ام که - بس که می ترسم از جدائی ها- می گریزم از آشنائی ها.

خواجه سه چهار ماه پیش از مرگ سکنه مغزی کرد و بار دوم که به سراغش رفتم چشمهایش باز بود اما حرف نمیتوانست بزند- گفتم خواجه جان اگر نمیشناسی پلکاتو به هم بزنی و او زد- امیدوار شدم که پس از بازگشت از سفر تاجیکستان شاید خوب بشود.

باو گفتم خواجه جان من میرم تاجیکستان تا یکماه دیگر بر می گردم امیدوارم تو را سالم و سرزنده ببینم او باز هم پلکهایش را به هم زد و مرا به زنده ماندنش امیدوار کرد.

با خودم فکر کردم درباره اش چیزی بنویسم که بعد از مردنش آن را چاپ کنم یعنی در واقع کارم را جلو بیندازم اما به خودم نهیب زدم مرد ناحسابی این چه کاریست شاید نمیرد. و همان موقع به یاد مرحوم صادق چوبک افتادم که ماهها پیش از مرگش بیمار بود و دهباشی مقاله یی سی از مرگ او را آماده کرده بود و منتظر رفتنش بود که آنرا در کلبه چاپ کند و پیش از چاپ مجله به مرتضی گاهی زنگ میزد که (نمرد؟) و مرتضی میگفت هنوز نه. دلم نمیخواست پیش از مرگ خواجه چیزی بنویسم و ننوشتم. اما حالا که از سفر برگشته ام نه تنها خودم را در دوستی مدیون این بزرگوار میدانم بلکه فکر میکنم ایرانیان اهل دلی که باشندگان لاس و گاس هستند نیز به او مدیونند چرا که او ده دوازده سال ماهی یکبار درفش شب شعر و سخن شهر را بدوش می کشید و خوب هم می کشید. او بارها از هنرمندان شمال و جنوب و شرق و غرب آمریکا دعوت کرده بود که بیایند و سخن بگویند و شعر بخوانند و هنرنمایی کنند. پرچم شیر و خورشید را که خیلی هم دوست می داشت هنگام رفتن به کتابخانه چارلستون همواره همراهش بود گوئی پرچم به او نیرو میداد که فاصله اتومبیل به کتابخانه را که سی جهل قدم بیشتر نبود با وجود پا درد فراوان به آسودگی طی کند. پشت میکروفون که قرار می گرفت اول باید سرود ای ایران را میگذاشتند و او بیشتر نیرو می گرفت. آن اوایل که شب شعر را راه انداخته بود شک داشت که ادامه دهد یا خیر با دوستان مشورت کرد گفتند ادامه بده ما هستیم اما پس از مدتی تنهایش گذاشتند، بعد تعدادی جوان را دعوت به همکاری کرد که قبول کردند و به او نیرو دادند و او با این نیرو زندگی می کرد. اطاق کارش آشیخانه آپارتمان قراضه ای بود که به جای کاسه و بشقاب و قابلمه سرریز از کتاب بود و گاهی هم کتابی

بودیم) خواجه روی میز گردی که قوطی سیگارش نیز مرتب خالی میشد ده ها کتاب باز و بسته میشد او تصمیم گرفته کتاب بنویسد و روشنگری نیز بکند باو می گفتم خواجه خفه مان کردی اینقدر سیگار نکش بلند میشد پنجره را باز میکرد. اما سیگار پشت سیگار و سرش هم توی کتاب. و دلش در گرو میهن اش ایران. این شعر من را خیلی دوست میداشت و اکثرا زیر لب زمزمه می کرد:

**چگونه دم نزنم از جنون ترانه ی من  
که غرق آتش و خون است آشیانه من**  
چند ماه بعد Oli پرستار سابق فرزندش را که خواجه را در آپارتمان خود راه داده بود به علت نداشتن گرین کارت میخواستند از آمریکا بیرون کنند، اما خواجه با او ازدواج کرد و نگذاشت این بانوی مهربان را از آمریکا اخراج کنند. و پس از اینکه Oli گرین کارت را گرفت چون آن چندرغازی را که به خواجه می دادند به علت کار کردن Oli قطع کردند، خواجه هم Oli را طلاق داد. البته این ازدواج و طلاق صوری بود. اما خواجه همیشه از Oli سپاسمند بود و اما هم مانند قدیم احترام خواجه را داشت و هنوز به او می گفت Mr. Kay. کتاب خواجه که درآمد خیلی خوشحال بود. سه سال و نیم روزی حداقل پانزده، شانزده ساعت کار کرده بود نامش را گذاشت پیشتر از شعر فارسی. این کتاب از آغاز شعر پارسی بود تا فردوسی و من یعنی سپند این کتاب را برای عطاله مهاجرانی که آن زمان وزیر ارشاد بود فرستادم که بخواند و بداند که میتوان این کتاب را در دبستان ها و دبیرستان های میهن بعنوان کتاب درسی استفاده کرد. نمی دانم به ایشان این کتاب رسید یا خیر!

کتاب دیگری را هم به زور چاپ آراست و نامش را گذاشت مرگ دانش در ایران. در این کتاب سلسله صفویه را به باد انتقاد گرفته که مخالف دانش بوده اند و آمده تا به زمان قاجاریه رسیده. در چاپ این کتاب دکتر شاخرح احکامی مدیر و صاحب نشریه میراث ایران که خواجه را هم خیلی دوست میداشت کمک مالی فراوان مبدول داشت و مقاله ای هم پس از در گذشت او نوشت و درود بر او- آقای نصرت الله نوح نیز محبت کرد و در همین پژواک یادی از خواجه کرده و سپاس براو.

مرگ خواجه دل خیلی ها را بدر برد آورد. از جمله Oli را که مانند پرستاری بدون جیره و موجب پیوسته به او میرسد و اگر چه ممکن است بگوش او نرسد اما باید بگویم او با پناه دادن به خواجه توانست او را از تصمیمی که گرفته بود یعنی خودکشی منصرف کند و خواجه ده دوازده سال با روزی حداقل ۱۶ ساعت مطالعه تلافی ۳۰ سال دوری از ادب پارسی را در آورد و دو کتاب خود را به جامعه ایرانی پیشکش کرد.

حیف می آید در باره خواجه کم بنویسم. شاید روزی روزگاری کسانی بیایند و به خدمتگراان ادب فارسی بپردازند و حتما نام خواجه را هم در گوشه ای از یادنامه ها خواهند نوشت. و گپ آخر اینکه بار اول که شنیدم خواجه سکنه کرده راهی لاس و گاس شدم پیش از حرکت عطا از ونکور زنگ زد و حال خواجه را پرسید گفتم می روم آنجا... گفت اگر آنجا رفتی این شعر را برایش بخوان و من هم نوشتم و بردم آنجا اما افسوس که خواجه بیهوش بود.

**آن آتشی که خواجه بدل دارد**

**گر در سرای سینه بیفروزی  
مهر هزار ساله زرتشت است  
آتش پرست باش نمی سوزی  
همچون سپند عاشق(د) دیدارم  
شاید که قسمتم بشود روزی  
و افسوس که قسمتش نشد**



**کامران پورشامس  
آیدین پورشامس**  
مشاورین املاک و سرمایه گذاری  
**Kamran Pourshams  
Idean Pourshams**  
Res.: (408) 879-9343  
Bus.: (408) 369-2000  
Direct: (408) 369-2020  
Cell: (408) 781-1200

1700 Winchester Blvd. Campbell, CA 95008

## بدون پیش قسط صاحب منزل شوید

(Loan Amount Max. \$417,000)

خرید منزل تا مقدار ۶۹۰.۰۰۰ دلار  
بدون پیش قسط

برای گرفتن بهترین بهره بدون هزینه  
با من تماس حاصل نمایند.

تبدیل وامهای قدیم به جدید

لیست خانه های ضبط شده از طرف بانکها

با ۴.۵ درصد کمیسیون  
خانه شما را با قیمت مناسب  
بفروش میروانیم.

**Century 21**  
Alpha Realty  
www.kipdreamhomes.com

«ارزیابی رایگان»

1700 Winchester Blvd. Campbell, CA 95008

## برزین صباحت وکیل رسمی دادگاههای کالیفرنیا

ANCHOR  
LAW GROUP APC



Barzin Barry Sabahat, Esq.  
www.anchorlawgroup.com  
barry@anchorlawgroup.com



- ◆ Divorce
- ◆ Estate Planning, Trusts & Probate
- ◆ Litigation
- ◆ Personal Injury
- ◆ DUI
- ◆ طلاق
- ◆ تنظیم وصیت نامه و انحصار وراثت
- ◆ دعاوی حقوقی
- ◆ صدمات بدنی ناشی از تصادفات
- ◆ رانندگی در حال مستی

**Anchor Law Group, APC**  
**(408) 559-1173**

Fax: (408) 559-6153

1975 Hamilton Ave., Suite 27, San Jose, CA 95125